



گرفتاری‌های مدیر مسئول یک نشریه

آیین‌نامه کمیسیون نشریات شدیم تا قله علمی - پژوهشی را فتح کنیم. گمان برخی عزیزان مستعد و محقق، این بود که این نشریه هم صرفاً مختص دانشجویان دکتری و استادیاران و دانشیاران خواهد بود تا با چاپ مقالاتشان پله ارتقاء را یکی یکی طی کنند و طبعاً آینه میراث سکوی خوبی برای این کار خواهد بود.

وقتی کمیسیون نشریات نامه داد که به رغم احراز علمی بودن مجله به سبب احساسی بودن عنوان آینه میراث، برای کسب رتبه علمی - پژوهشی مورد قبول نیست و باید اسمش را عوض کنید، یادداشتی قلمی شد با عنوان «از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید» گویا این یادداشت مورد توجه اهل نظر و راویان خبر واقع و چندی بعد مجوز نشریه صادر شد.

چنان‌که پیش‌بینی می‌شد، سیل مقالات عموماً آبکی و قلیلی هم پژوهشی، به دفتر مجله از طریق پست و رایانامه و... سرازیر شد. اصولاً این مقالات چند دسته هستند:

۱. مقالاتی که هیچ ربطی به موضوع مجله که متن‌شناسی

«نامه پذیرش می‌خواهم، موضوع فامیلی و حیثیتی است...» این عبارت، موضوع تلفنی بود که یکی از اصحاب غار و اخوان الصفا این گنه‌کار، چند ثانیه قبل از این یادداشت، ابراز کرد و فی الحال مرا بر آن داشت که دست به پنجه کیبورد شده، حرفی که چندی است در کنج خلوت دل دارم، روی صفحه رایانه بیاورم، شاید که درآمدی باشد بر یادداشتی که روزی با علمی - پژوهشی شدن آینه میراث وداع گویم و عطایش را به لقایش ببخشیم و خود را از رنج رودر بایستی‌های اخوانی و توصیه‌های حیثیتی آن چنانی، رهایی ببخشیم.

شور جوانی در سر بود و سودای جهانی در دل، نه به ندای پند پیرانا گوش فرادادیم که آنچه جوان در آینه بیند پیر در خشت خام، و نه به عواقب کار و تبعات علمی - پژوهشی شدن واقعی نهادیم. گام نخست را باید برای علمی - ترویجی شدن برمی‌داشتیم. ضرورت رعایت پاره‌ای مصونیت وزارت علوم، موجب رنجش خاطر برخی از پژوهشگران جوان شد، بدین گمان که دیگر جای آنان در این نشریه نیست. پس از انتشار چند شماره علمی - ترویجی، ناچار به رعایت ضوابط دیگر

و نسخه‌شناسی است، ندارند و موجب شگفتی می‌شود که نویسنده برچه مبنایی مقاله خود را برای درج در آینه میراث فرستاده است.

۲. مقالاتی که با موضوع نشریه تناسب دارند، اما نویسنده در نوشتن کلیدواژه، چکیده، ارجاعات، فهرست منابع ناتوان بوده است و این هم از عجایب طلاب این روزگار است.

۳. مقالاتی که شخص شخصی نوشته، از قضا روی سلام و علیکی که با ماداشته هم حساب کرده، لذا ناچاریم ضعف‌های مقاله‌اش را جبران کنیم و تازه اگر بگوییم بالای چشم مقاله شما ابروست، کار خرابتر می‌شود، اتفاقاً باید تعریف هم بکنیم؛ فلذا ناچاریم به خود بگوییم: خود کرده را تدبیر نیست.

۴. اما مقالاتی که چند اسمی اند، خود قصه دراز دارد. اساساً این که در مقالات علوم انسانی تصور این که دو نفر یک مقاله را بنویسند، دشوار است، البته محال نیست. اما اینکه سه تا شش نفر آن را بنویسند، موضوع قابل مطالعه است. ظاهراً بلکه واقعاً وزارت علوم سابق، قانونی را تصویب کرد که دانشجوی دکتری یک یادو مقاله مستخرج از پایان‌نامه را با اسم مشاور و استاد راهنما چاپ کند. این کار به دیگر موارد هم سرایت کرد و استادان محترم برای کسب رتبه و طی کردن نردبان ارتقاء، از طریق مقالات دانشجویان خود بعضاً به رغم میل باطنی آنها، اسامی خود را به ترتیب الفباء در ذیل عنوان مقاله درج می‌کنند. این مورد از اهم محذورات و مشکلات یک نشریه علمی - پژوهشی است. و باز ما به دلیل سلام و علیک علمی و کاری که با بعضی اخوان الصفا و خلان الوفا داریم، به رغم میل باطنی ناچار به چاپ البته مقالات صرفاً دو اسمی شده‌ایم.

۵. مقالاتی که تأیید شده، ویرایش شده، صفحه‌آرایی شده، از قضا به طور اتفاقی خبر می‌رسد که این مقاله در فلان نشریه به تازگی چاپ شده! آن وقت ما را وادار می‌کنند، یادداشت «مقالات چند مجله‌ای را بنویسیم» باشد که برخی از فضلا دست از این کار زشت بردارند و دوستان را بررأس کار نگذارند.

۶. مصیبت آخر اینکه برخی از این اخوان الصفا که بعضاً حق آب و گل در میراث دارند، زمانی یار و یاور این مؤسسه بوده‌اند و در وقت عسرت از ما دلجویی می‌کردند و گاه هرآنچه از دستشان می‌آمده، دریغ نمی‌فرمودند، مقاله‌ای باید بدهند تا از

خان هفتم استادیاری به خان اول دانشیاری صعود کنند. اما تنها توانسته‌اند با بذل جهدی بلیغ، عنوان مقاله را کشف کنند. تلفن به صدا در می‌آید: «آقا سلام. یک پذیرش می‌خواهم، موضوع فامیلی و حیثیتی است. فردا صبح می‌آیم و می‌گیرم. امری ندارید؟ خداحافظ.»

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند
جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را

یادم می‌آید سخن دوستان مشفق را که مراد عرفوان این داستان، از علمی - پژوهشی شدن نشریه، برحذر می‌داشتند و این گرفتاری‌ها را گوشزد می‌کردند، اما گوش این خطاکار نیوشا نبود و هوای تأسیس پژوهشکده چنان هوش از سرش ربوده بود که مثل: نرود میخ آهنین در سنگ، یادآور می‌نمود. فی الحال چنان که افتد و دانی، منتظر نامه‌ای هستیم از وزارت علوم که در پاسخ به شبهه‌ای که بر سوابق سردبیری آینه میراث و انتشار ضمائ آن گرفته‌اند، فرستاده‌ایم. پاسخ آن نامه، برای وداع با مسأله علمی - پژوهشی تعیین‌کننده است. گرفتاری‌های فوق را پشت سر گذاشته‌ایم، گرفتاری صاحبخانه را چه کار باید، که هرچه بگنند نمکش می‌زنند.

اینک نظر سردبیر آینه میراث را هم بخوانید، که وقتی این یادداشت را دید داغش تازه شد، هم از حقیر دلجویی کرد و هم رها کردن وضعیت علمی پژوهشی نشریه را به صلاح ندانست و وقت را غنیمت شمرده از شما خوانندگان فاضل هر دو نشریه درخواست می‌کنیم ما را راهنمایی کنید.

که عشق آسان نمود اول ولی آورد مشکل‌ها

دکتر ایرانی عزیز

بَت الشکواي شما را خواندم و دو بار هم خواندم: جاننا سخن از زبان ما می‌گویی. دردتان را کاملاً درک می‌کنم چه، در یکی دو سال اخیر که مستقیماً با دو نشریه مرکز میراث مکتوب همکاری داشته‌ام دریافته‌ام که گاه چه توقعات ناروایی از مدیریت و تحریریه این نشریات می‌رود؛ آن هم از جانب کسانی که از آنها توقع نمی‌رود.

جنابعالی چنان از انتظارات بیجای بعضی از «اصحاب غار و اخوان الصفا» به تنگ آمده‌اید که خود را ملامت می‌کنید که

چرا جوانی کردید و نشریه علمی - ترویجی را به سطح علمی - پژوهشی ارتقاء دادید و برای خود در دسر خریدید. خوب، این یک جور نگاه به مسئله است، ولی جور دیگر هم می توان به آن نگاه کرد. زمانی که آن پیران جهان دیده شما را منع می کردند که از فکر علمی - پژوهشی کردن آینه میراث بیرون بیایید، شاید «عقل» حکم می کرد که چنین کنید، ولی شما شور و شوق جوانی در سر داشتید و به ندای «عشق» هم می بایستی لبیک می گفتید؛ و کیست که بتواند سلطه عشق را بر عقل انکار کند؟ به قول خواجه شیراز:

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبمی ست که بر بحر می کشد رقی

بنابراین، شما در آن ایام نمی توانستید عقل و عشق را همزمان راهنمای خود قرار دهید، که به فرموده خداوندگار سخن:

فرمان عشق و عقل به یک جای نشنوند
غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

شما، طبق فرمان عشق، تصمیم نادرستی نگرفتید که هیچ، اگر چنین نمی کردید، درست نمی بود. کسی که در اول راه عشق را بر می گزیند، البته باید مشکلات متعاقب آن را نیز با طیب خاطر بپذیرد، زیرا ارزشش را دارد، به قول صائب:

غیر از گهر عشق که پاینده و باقی ست
باقی همه چون موج ز دریا گذرانند

مشکل جنابعالی و آینه میراث نه در علمی - پژوهشی شدن آن، که در انتظارات بعضی از همان «اخوان الصفا» است که مرز میان رفاقت و حوزه تحقیق را نادیده می انگارند غافل از اینکه برآورده شدن انتظارات نابجای آنها جفایی فاحش به دانش و دانش پژوهی است. اخوان الصفا شما، که به احتمال قریب به یقین همه اهل فضل و کمال اند، شایسته است به احترام پایگاه علم، از به کار گرفتن دوستی خود با جنابعالی به عنوان ابزاری در گرفتن امتیاز علمی برای خود یا آشنایان خویش بپرهیزند. باری، پیشنهاد این حقیر کمتر از قضمیر این است که برای رهایی از شر توقعات بناحق، سنگر علمی - پژوهشی را رها نفرمایید، و الا حکایت همان روستایی تکرار خواهد شد که سر گاوش در خمره گیر کرده بود و او به جای آنکه خمره را بشکند

و فروش می شود، تعجب نفرمایید که مجله ای نیز با درجه علمی - پژوهشی در همان مکان راه بیفتد و مقاله ای را که داخل دکان بغلی نگارش یافته، چاپ کنند و پرداخت کنندگان را «ممتاز» سازند. فعلاً، حد اقلش این است که آینه میراث با اعمال حد اقل نصاب هایی، فیلترکی نصب کرده که اجازه نمی دهد شور قضیه بیش از اینها درآید. کاری که باید به جای پایین کشیدن آینه میراث از مسند علمی - پژوهشی انجام داد این است که اخوان الصفا را متقاعد کنید که «برادری بجا، بزغاله یکی هفت صنار (=هفتصد دینار)». تعاشروا کالاًخوان و تعاملوا کالاًجانب. تحقیق، که وظیفه اش رسیدن به حقیقت است، رفاقت بردار نیست، زیرا رفیق بازی و ملاحظه کاری های دوستانه می تواند مسیر راست و درست را تغییر دهد. تبلیغ این فکر از اوجب واجبات است. چه بجا خواهد بود اگر مرکز میراث مکتوب برای این مهم حرکتی را آغاز کند مشابه حرکتی که یکی دو سال پیش در مقابله با رسم زشت انتحال و پخته خواری به راه انداخت؛ مطمئناً بسیاری از اخوان الصفا واقعی پشت چنان حرکتی خواهند ایستاد. امتحانش مجانی است، چهارشنبه آبگوشت خوران بعدی در مرکز، مسئله را با یاران جدّاً در میان بگذارید تا هم بر اهمیت و وخامت آن تأکید شود هم از دوستان و خلائ و وفادار حل این معضل استمداد شده باشد. چه بسا که برخی از حاضران - یا دوستان حاضران - که احیاناً از سر خیرخواهی برای شاگردان یا همکاران خود، «لطف» به ناحق طلب می کنند، به صرافت بیفتند که در خواستی این چنین نه شایسته آنهاست نه در خور نشریه ای جدی و معتبر، مزیداً بر اینکه موافقت مجله با در خواست آنها نه لطف که نهایتاً ظلمی مسلم است.